

We BARE BEARS

خلاصه درس فارسی

پایه: پنجم

دبیر: گلاره خوشباف

پشتیبان: مهدیه قاسمی

نام و نام خانوادگی دانش آموز:



پیش

پیش دبستان و دبستان دخترانه پرش

سال تحصیلی ۱۴۰۳-۱۴۰۴



فارسی

واژگان درس ۱ وجود،
آفرینش، جهان

مبحث

نام دبیر خانم گلاره خوشباف

شماره جلسه: ۵

نام درس: فارسی

پایه: پنجم

نام پشتیبان: مهدیه قاسمی

تاریخ جلسه: ۱۴۰۳/۷/۳

واژگان:

از پی: به دنبال

کریم: بخشنده

که: چه کسی

نوازی: محبت نکنی

غمخوارگان: رنج دیدگان

خاک: در این بیت به معنی انسان

بیم: ترس، خوف

چاره: تدبیر، راه حل

قبله: جهتی که ما نماز می خوانیم

مونس: همدم، یار

بیچارگان: درماندگان، عاجزان

تماشاخانه: جایی که در آن چیزی نمایش داده می شود

شگفتی ها: عجایب، پدیده های عجیب

لطیف: زیبا، نرم

تماشاگاه: محل تماشا و گردش

مقایسه کنیم: بسنجیم

تأمل: اندیشه، درنگ

کردار: عمل، رفتار

نگاشته: نوشته

آفرینش: خلقت، به وجود آمدن

سنگلاخ: زمینی که در آن سنگ فراوان باشد

هیس: ساکت

مخملی: از جنس مخمل، مثل مخمل نرم

سر زده: بی خبر

نارون: درختی برگ ریز که در همه جا پراکنده و از جمله درختان جنگلی نقاط معتدل

از هم گسیخت: از هم جدا شد، پاره شد

دهقان: کشاورز

تاک: درخت انگور

شاخساران: درختان انبوه و پر شاخ و برگ

گل بوته: بوته گل

باز: دوباره

سرشار: لبریز، پر

پدیده: چیز تازه

عجیب: غریب، شگفت آور

درنگ: توقف، سکون

سربه فلک کشیده: بسیار مرتفع، بلند

عالمان: دانایان

گوارا: مطبوع، دلچسب

موضوع: مطلب

شگنده: ظریف، نازک

سردر می آورد: می رویند و رشد می کنند

توصیف: وصف کردن

بستان: باغ

تالاب: جایی که در آن آب جمع شود و بماند

رفته رفته: آرام آرام

رنگ رنگ: دارای رنگ های مختلف

کوته: کوتاه

برگ نو: برگ تازه

کهن: قدیم، گذشته

نغمه خوان: آواز خوان

آشیان: لانه، خانه

مونس: انیس، انس

مخالف:

هستی # نیستی

ضعیف # توانا

بیچارگان # توانمندان، سعادتمندان

لطیف # خشن

نو # کهنه

درنگ # عجله

کهن # جدید

بلندترین # کوتاه ترین

بخندد # بگرید، گریه کند

ساده # سخت

زیبا # زشت

سرد # گرم

پاکی # ناپاکی، پلیدی

آرام # نا آرام

نرم # زیر

شاداب # غمگین

نازک # کلفت

خواب # بیدار

کوتاه # بلند

خشک # خیس

روشنایی # تاریکی

گرما # سرما

هم خانواده

ضعیف: ضعف، مستضعف

کریم: کرامت، تکریم

لطیف: لطف، الطاف

عجیب: عجایب، تعجب

آفرینش: آفریده، آفرید

عالم: علم، معلم

عمیق: عمق، اعماق

توصیف: وصف، موصوف

حالت های کلمه:

الف) هم خانواده: دو دسته اند:

(۱) هم خانواده فارسی: به واژه های گفته می شود که یک کلمه در آن ها مشترک باشد.

مثال: گل، گلدان، گلبرگ، گلستن (واژه ی گل در آن ها تکرار شده است.)

(ب) هم خانواده های عربی: به واژه هایی گفته می شود که ریشه مشترک داشته باشند. یعنی ۳ حرف اصلی آن ها به ترتیب در آن واژه ها تکرار شده باشد.

مثال: صادق، تصدیق، مصدق، صدیقه، صدقه (حروف مشترک ص، د، ق)

(ب) مترادف (هم معنی): به واژه های می گویند که با یکدیگر هم معنی هستند.

شبان: چوپان

آز: حرص و طمع

مثال: عظیم: بزرگ

نکته: بعضی از واژه های مترادف را نمی توانیم در جمله به جای هم به کار ببریم.

مثال: دراز، بلند، طولانی، که هر کدام در جمله ی خاصی به کار می رود.

هیچ گاه نمی توانیم بگوییم «قد محمد طولانی است یا جاده بلند است.»

(ج) متضاد (مخالف) ک به واژه هایی می گویند که از نظر معنی مخالف یکدیگر هستند.

عادل # ظالم

آسان # دشوار

مثال: کوتاه # بلند

(د) متشابه (هم آوا): واژه هایی که در تلفظ یکسان هستند اما در املا و معنی با هم تفاوت دارند.

ارض، ارز

صواب، ثواب

خان، خوان

مثال: اساس، اثاث

(ذ) متناسب: واژه هایی که به نوعی با یکدیگر تناسب دارند.

مثال: سعدی، حافظ، مولانا، عطار

مثال: آتشفشان، زلزله، سیل، طوفان

تشخیص (جان بخشی به اشیا): دادن صفات و حالات انسانی به غیر انسانی را «جان بخشی» یا «تشخیص» می گویند.

خندیدن حالت انسان است که به گل نسبت داده شده است.

مثال: گل بخندد بر سر گل بوته ها

فضل: بخشش

لیل: شب

شاخ برهنه: شاخه بدون برگ و میوه

از پشت کوه بیرون آمد: طلوع کرد

بر که: آبگیر

جذب: چیزی را به سوی خود کشیدن

از کار خدا سر در نمی آورم: متوجه رازهای خدا نمی شوم

شمار کردن: شمردن، حساب کردن

نهار: روز

توحیدگوی: ستایش کننده

سراغ: در جستجوی چیزی رفتن

نسیم مالیم: باد آرام

لب به سخن باز کرد: شروع به حرف زدن کرد

ناگهان: غیر منتظره

هم خانواده:

انجم: نجوم

دیدن: دید، دیدار

مخالف:

بحر# بر

برهنه# پوشیده

خواب# بیدار

بحر: دریا

اجزا: جمع جز، بخش ها

بنی آدم: انسان

تحسین می کرد: آفرین می گفت

مغرور: خودخواه، متکبر

مشخص: معلوم

که: چه کسی

خاک مرده: خاک خشک و بی حاصل

زمزمه: نغمه، سرود، آواز

غرور: سربلندی

گلبرگ: برگ گل

خالق: آفریننده

بالای وحشتناکی: گرفتاری سختی

بر: خشکی

تأثیر: اثر کردن

شاخسار: شاخه های درختان

خورشید نورش را پنهان کرد: غروب کرد

به شگفت آمد: تعجب کرد

جالیز: کشتزار خربزه

شکرت: شکر تو را

انجم: ستارگان

بیخ: بن، اساس

حسرت می خوردند: افسوس می خوردند

خود بینی: غرور، تکبر

تشکر: سپاس گزاری

کردگان: درخت گردو

تأثیر: موثر، اثر تعریف: معرفی

شکر: شاکر، تشکر

مرده# زنده

زیبا# زشت

غمگین# شاد

لیل# نهار

بزرگ# کوچک

مغرور# فروتن، متواضع

دستور زبان:

لحن یا آهنگ: به نحوه خواندن متن، لحن می‌گوییم. گاهی آرام، گاهی بلند، گاهی با حالت سوالی، گاهی تعجبی، گاهی با ترس و....

انواع لحن:

(۱) لحن ستایشی: راز و نیاز با خداوند، حمد و ستایش خداوند با این لحن است باید با تواضع و فروتنی خوانده شود.

آن که جان بخشید و ایمان خاک را

آفرین، جان آفرین پاک را

بی ستون کرد و زمینی جای کرد.

آسمان چون خیمه ای بر پای کرد

(۲) لحن حماسی: حماسه به معنای داستان دلاوری و شجاعت است. کسی که شعر حماسی را می‌خواند باید به گونه ای بخواند که این دلاوری ها را به شنونده منتقل کند، پس لحن حماسی، لحن کوبنده و استوار است.

(۳) لحن داستانی: حکایت، تعریف کردن صمیمانه ی داستانی کوتاه با آهنگی نرم و ملایم است به گونه ای که شنونده یا از آن پند گیرد یا تحت تاثیر قرار گیرد.

(۴) لحن خاطره: مانند لحن داستانی است ولی عامیانه و گفتاری هم می‌توان خواند. خواننده به شیوه ای بخواند که گویی ماجرا برای خودش اتفاق افتاده است.

واژگان:

روزگاران کهن: زمان های قدیم	بخش: قسمت، جا، مکان	خالصه: به هر حال، کوتاه شده
تصمیم گرفتند: اراده کردند	در دل خندیدند: مسخره کردند	شگفت زده: متعجب، متحیر
فاسد: معیوب، خراب	فرق: تفاوت، اختلاف	بلند آوازه: معروف، مشهور
سمت: سو، طرف	دانایی: آگاهی	سربلندی: سرافرازی
رهنمای: راهنما	دلگشای: خوشایند	سرا: خانه
گرای: گراییدن، میل داشتن	شکوه: جلال، بزرگی	اندیشه: فکر
گرمابه: حمام محلی	پرس و جو: پرسیدن	طیب: پزشک
هوس: آرزو، میل	فرا خواند: صدا زد، دعوت کرد	خون سردی: بردباری، آرامش
پاکیزه تر: تمیزتر، پاک تر	پدرش را از دست داده بود: پدرش فوت کرده بود	
دست بردار نبود: آن را رها نمی کرد	هوشیاری: باهوشی، آگاهی	خرد: عقل
بلند: دراز، افراشته	دست گیرد: کمک می کند	هر دو سرا: دنیا و آخرت
گزند: آسیب، ضرر	برنا: جوان	

مخالف

کهن # جدید	بزرگ # کوچک	نزدیک # دور	نازه # کهنه	خندید # گریست
بدبو # خوش بو	پاکیزه # کثیف	ساده # مشکل	سالم # بیمار	مناسب # نامناسب
برتر # پایین تر	بلند # کوتاه	بد # خوب	برنا # پیر	توانا # ناتوان

هم خانواده:

اندیشه: اندیشیدن، اندیشمند	فاسد: فساد، مفاسد	شوق: اشتیاق، تشویق
طیب: طب، مطب	شرط: شرایط، مشروط	موفقیت: توفیق، موفق
تعجب: متعجب، عجیب، عجایب	رهنما: راهنمایی	دانش: دانشمند، دانشگاه
توانا: توانایی، توانمند		

پیشوند چیست؟

کلمه ای است که به تنهایی معنی ندارد و قبل از یک کلمه معنی دار می آید و معنای آن را تغییر می دهد.

مانند: **بی** احساس **با** ادب **خوش** مزه **بی** خرد **باز** گو

بخش های رنگی **پیشوند** هستند

پسونند چیست؟

کلمه ای است که به تنهایی معنی ندارد و بعد از یک کلمه معنی دار می آید و معنای آن را تغییر میدهد.

مانند: **زهر آکین** **بلورین** **آتشباز** **آبرومند**

روزگار **نیازمند** **بلورین**

دربان **کارگر** **پاسبان**

در اینجا دو پسوند یاد می گیریم: کلمه های غیر ساده (کلمه + گر ، کلمه + گار)

کلمه هایی که با پسوند « گر » ترکیب می شوند صفتی می سازند که شغل و پیشه را نشان می دهد.

گر زر + گر = زرگر

کلمه هایی که با پسوند « گار » ترکیب می شوند ، به کسی اشاره می کنند که کاری را انجام می دهد.

مثال: پرورد + گار: پروردگار: پرورش دهنده، خدا
آفرید + گار: آفریدگار: به وجود آورنده، خدا

یکی دیگر از پسوندها پسوند "بُن" میباشد مثال: گل + بن = گلبن سرو + بن = سروبن

* نکته: وقتی می خواهیم پسوندی به کلمه ختم شده به «ه» اضافه کنیم «ه» تبدیل به «گ» می شود.

مانند: سازنده + ی = سازندگی شرمند + ی = شرمندگی

میانوند چیست؟

حرفی که بین دو واژه تکراری قرار می گیرد و مفهوم آن را تغییر می دهد.

مانند: گرداگرد پایا پای سرتاسر

بازرگان: تاجر

خصلت: خلق و خوی، صفت

تهیدست: فقیر، مسکین

گمنام: بی نام و نشون

آراست: زینت داد

هلاک: نابود

اندوختن: جمع کردن، پس انداز کردن، ذخیره کردن

اسباب: سبب ها، علت ها

بکوشید: سعی کرد، تالش کرد

نیکویی: خوبی، پسندیده بودن

بهره گیرند: استفاده ببرند

مخالف:

تجربه # کم تجربه، بی تجربه

زود # دیر

گمنام # معروف، مشهور

هم خانواده:

تجربه: تجارب

مقصد: مقصود، قصد

معلوم: علوم، علم

گرد خود: دور خود

روی برگرداند: برگردد، پشت کند، پشیمان شود

خشنود: راضی، شاد

فروغ: روشنایی، پرتو

معلوم: مشخص

حوادث: رویدادها، پیش آمدها

غفلت: بی توجهی، بی اعتنائی

فضیلت: نیکویی، برتری

نهان: مخفی

مودی: آزار دهنده

مقام: رتبه

مراقبت: نگهداری

کسب: درآمد، کار

نهان: خوبی، پسندیده بودن

بی شک: بی تردید، بی گمان

معمولا: بیشتر اوقات

کاهلی: تنبلی، سستی

چارپایان: حیواناتی که دو دست و دو پا دارند

شناخته شده: در این جا معروف

پروردن: پرورش دادن، تربیت کردن

تهیدست # ثروتمند

شاد # غمگین

نیک # بد

گرسنه # سیر

بسیار # کم

اندک # بسیار

نهان # آشکار

محافظت: حفاظ، حفظ

فضیلت: فاضل، فضل

جمع: مجموع، جامع

غفلت: غافل

هلاک: هلاکت، مهلک

حرف ربط:

به حروفی که بین دو **جمله** قرار می گیرند و آن دو را به یکدیگر وصل می کنند و پیوند می دهند، حرف ربط میگوییم که شامل «**از، که، چون، ولی، اما، تا، زیرا، زیرا که، چرا که، چونکه**» می باشد.

مانند: مادر از محل کارش برگشت **تا** مرا به خانه برد.

* نکته: گاهی حروفی مثل «**که، و**» بین دو کلمه قرار می گیرند که نباید با حروف ربط اشتباه گرفته شوند.
مانند: من و دوستم به مدرسه رفتیم. علی که امروز به خانه نیامد.

واژه چون گاهی به معنای **مثل و مانند** است
مانند: کم گوی و گزیده گوی **چون** دُر

جا به جایی ارکان جمله:

میدانیم **فعل** کلمه ای است که باید در **پایان** جمله قرار گیرد.

فاعل کلمه ای است که در **ابتدای** جمله قرار می گیرد.

سایر ارکان جمله هم مانند **مفعول، مسند، متمم** و..... هم بین این دو قرار می گیرند.

حال به فاعل نسبت **نهاد** می دهیم. یعنی کلمه ای که درباره آن **گزارش و اطلاعاتی** می دهیم و به **فعل** به همراه سایر ارکان، نسبت **گزاره** می دهیم که بخشی از جمله است که **خبری درباره نهاد** می دهد.

حال در شعر و متون ادبی گاه به ضرورت وزن و قافیه و این ارکان جا به جا می شود.

مانند: برو کارگر باش و امیدوار ← برو کارگر و امیدوار باش
مکش بیهوده این بار گران را ← بیهوده این بار گران را مکش

واژگان:

کدوبن: بوته کدو

قد کشید: رشد کرد، بزرگ شد

ازو: از او

داوری: قضاوت

مهرگان: اوایل پاییز

جوانه می زد: شکوفه می داد

معجزه آسا: شبیه معجزه، عجیب

رسیدگی می کرد: مواظبت می کرد

هیجان انگیز: شوق آور، ایجاد کننده ذوق

به عنوان: به نام، به سمت

روزها پشت سرهم آمدند: روزها به سرعت طی شد و گذشت

غصه: غم، رنج

به آرامی: به آهستگی

اصلا: هرگز

مقداری زر: کمی طلا

دفن کرد: زیر زمین پنهان کرد

باز نیافت: پیدا نکرد

حاکم: قاضی، فرماندار

طیب: پزشک

جمله: همه

نرمی: نرم بودن، مهربانی

بستد: گرفت

غازی: بند باز

کهن سال: پیر، قدیمی

باور: یقین، اعتقاد

کاهلی: سستی، تنبلی

باد مهرگان: باد پاییزی

آنگه: آن گاه

عجیب: شگفت آور

امپراتور: پادشاه

جارچیان: کسانی که در روزگاران گذشته خبرهای مهم را با صدای بلند به اطلاع مردم می رساندند

هجوم آوردند: حمله کردند

اشتیاق: آرزومندی، شوق

مطمئن باش: آسوده باش، خیالت راحت باشد

مواظبت کردم: نگهداری کردم

سرزنش: نکوهش، ملامت

تحسین: آفرین گفتن

اعتماد: اطمینان کردن

زر طلبید: طلا را خواست

درمان نداشت: راه حلی پیدا نکرد

مخالف

بلند قامت: کوتاه قامت

بالا ترین: پایین ترین

کاهلی: زرنکی

نامرد: مرد

بهترین: بدترین

پیر: برنا، جوان

خالی: پر

زیبا: زشت

زود: دیر

شلوغ: خلوت

درمان: درد

نرمی: زبری

هم خانواده:

انتخاب منتخب

مخصوص: اختصاص، خاص

دقت: دقیق

مطمئن: اطمینان

منتظر: انتظار

زحمت: مزاحم، مزاحمت

جمع: مجموعه، جامع

اعتماد: معتمد

حاصل: محصول

انواع ضمیر:

واژه ای است که به جای اسم می نشیند و از تکرار آن جلوگیری می کند.
مثال: دیروز رها را دیدم و هدیه ای که برایش خریدم را به او دادم.

صفت و موصوف و ترکیب وصفی:

به این ترتیب است: اسم + صفت (موصوف + صفت)

صفت: کلمه ای است که اسم قبل از خود را توصیف میکند و توضیح میدهد.

موصوف: اسم قبل از صفت، موصوف نام دارد.

به ترکیب این دو کلمه، ترکیب وصفی می گوئیم.

مانند: چرخ نیلوفری چرخ: موصوف نیلوفری: صفت

* نکته: گاهی در بعضی ترکیب ها جای صفت و موصوف عوض می شود و باید دقت کنیم تا آن را از روی معنی و ساخت کلمه تشخیص دهیم.

مانند: گران سنگ گل دختر بزرگ مرد
صفت صفت صفت

ترکیب اضافی:

به این ترتیب است: اسم + اسم (مضاف و مضاف الیه)

* نکته: باید توجه داشت که این ترکیب با ترکیب اضافی اشتباه نشود و راه تشخیص آن این است که باید از روی مفهوم پی ببریم که کلمه بعد از اسم ما خود یک اسم دیگر است یا صفت است و در حال توصیف اسم قبل خود است.

مانند: گل گلدان در اینجا گلدان یک اسم است

گل میخک در اینجا میخک یک اسم است

گل کاغذی در اینجا کاغذی صفت است و گل را توصیف کرده است.

سر زد: طلوع کرد

نواخته: سروده، خوانده

اهتزاز: جنبش، حرکت

خاوران: مشرق

مهر: خورشید

افق: کناره، کرانه آسمان

حق باوران: کسانی که به حق و حقیقت باور دارند، دینداران

فروغ: روشنایی

احساسات: هیجانات، عواطف

پاینده: استوار، جاویدان

فر: شکوه، جلال

غرور: سربلندی

شور انگیز: هیجان انگیز

اعتقادات: باورها، عقیده ها

به خصوص: مخصوصا

تفکر: اندیشه، فکر

تصور کنید: مجسم کنید، گمان کنید

تقویت کند: نیرومند سازد

از خود گذشتگی: ایثار

موزون: خوش آهنگ، آهنگین

ایمان: عقیده، باور

ضامن: کسی که مسئولیت کاری را می پذیرد، مراقبت کننده

گام های استوار: قدم های محکم

در جهان می درخشد: در دنیا معروف و مشهور بود

عنبر نسیم: خوش بو

خوشا: چه قدر خوب

سربلندی: افتخار

خرمی: شادابی

سراسر: تمامی، همه جا

سیم: سکه

مرز: خط فرضی بین دو کشور

گهر: مخفف گوهر، مروارید، سنگ های با ارزش

اندرون: داخل

مهر: محبت

پیشه: کار، شغل، حرفه

بدان: جمع بد

پرگو: پر حرف

در: مروارید

پاینده: جاودان

نوازی: پرتو و نور خدایی

مخالف:

فریاد # سکوت

استقلال # وابستگی

خاوران # باختران

مشکل # آسان

کوتاه # بلند

پیروزی # شکست

استوار # سست

شجاعت # ترس

ارزشمند # بی ارزش

سخت کوش # تنبل

هم خانواده:

احساسات: احساس، حس

اسلامی: مسلمان، مسلمین

استقلال: مستقل

احترام: محترم

عظمت: عظیم

افتخار: فاخر، مفتخر

شهادت: شهید، شاهد

تشخیص کلمات فارسی از عربی:

اگر کلمه ای یک یا چند مورد از موارد زیر را داشته باشد، به احتمال بسیار بالا ریشه عربی خواهد داشت.

الف) دارای حروف «ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع، غ» باشد

ب) دارای تنوین «ْ ، ُ ، ِ» باشد.

ج) تشدید داشته باشد.

و) کلماتی که همزه «ء» دارند.

ز) کلماتی که با نشانه‌های «ات، ون، ین» جمع بسته میشوند و یا جمع بی نشانه (مکسر) دارند. مانند: والدین، اولیا، اطباء، قبوض، حملات، صفات،

راسخون و

ط) کلماتی که به الف مقصوره (کوچک) ختم میشوند. مانند: حتی، عیسی، مجتبی و

واژگان:

بدین: به این

بوم و بر: سرزمین

سلسله: پادشاهی

هخامنشی: یکی از سلسله های ایرانی

تأسیس کرد: بنا کرد

به شمار می رفت: به حساب آمد

خیره کننده: جالب

جلال: عظمت

تاخت و تاز: حمله و هجوم

انبوه: بسیار

هجوم: حمله

پارس: فارس

با خاک یکسان کرد: همه چیز را نابود کرد

به نومیدی گرایید: دلسرد شد

آهنگ ایران کرد: تصمیم گرفت به ایرانبرود

چابک: چالاک

یال: موی گردن شیر و اسب

کویی: انگار

ناگوار: ناپسند

غرق اندوه شد: بسیار غمگین شد

سپاه عظیم: لشکر بزرگ

مانع: بازدارنده

خرد: کوچک

برآمدگی: برجستگی

ناگوار: ناپسند

اوضاع: شرایط وضعیت

واژگان چیرگی: برتری و تسلط

خانمان: خانه و کاشانه

گلگون: سرخ شده به رنگ خون

پیکار: جنگ

ایستادگی: مقاومت

مقدونیه: نام شهری در یونان زادگاه اسکندر

مخالف:

نیرومند # ضعیف

باختر # خاور

انبوه # کم

امید # ناامیدی

اسیر # آزاد

دشمن # دوست

دلیر # ترسو

زودتر # دیرتر

هم خانواده:

هجوم: مهاجم، تهاجم

شدت: شدید

مانع: موانع، منع

اوضاع: وضع

فارسی

دستور زبان درس ۸

مبحث

مفعول:

حرف « را » در فارسی امروز، نشانه ی مفعول است .

مفعول معمولاً در جواب « چه کسی را » و یا « چه چیزی را » + فعل جمله می آید.

مثال: محمد کتاب را برداشت.

محمد چه چیزی را برداشت؟ کتاب را (کتاب مفعول است).

موضوع: مطلب

محو شدن: با تمام وجود تماشا کردن

جلب کرد: جذب کرد

لحن: نوع آهنگ

روانه شدیم: حرکت کردیم

مزاحم نمی شوم: زحمت نمی دهم

گشمکش: دعوا

جالب: جذاب و شایسته

ان شالله: اگر خدا بخواهد

خوش نما: زیبا و آراسته

بزرگ مردان: مردان بزرگ

معاصر: هم زمان و هم دوره

نگاهم دوخته شد: کنایه از زل زدن

منظم: مرتب

متوجه کرد: توجهش را جلب کرد

فصل کتاب: قسمتی از کتاب

تعریف: بازگو کردن، معنی کردن

خیره: زل زدن

دیروز و امروز: گذشته و آینده

هسته ای: مربوط به انرژی هسته ای

تحویل دادم: سپردم

چیده شده بود: مرتب شده بود

دالوران: جنگجویان و دلیران

فناوری: بهره از دانش جدید در کارهای صنعتی و کشاورزی و پزشکی

ناگزیر: حتما

مخالف:

بلندتر # کوتاه تر

ایستاد # حرکت کرد

مناسب # نامناسب

گذشته # حال

بیشتر # کمتر

پشت # جلو، روی

امروز # دیروز

خوش اخلاق # بد اخلاق

منظم # نا منظم

بر خاست # نشست

هم خانواده:

گفت: گفتار، گفتگو

معاصر: عصر

جمع: مجموع، جمیع

منظم: ناظم، نظم

مخصوص: خاص، خصوص

لطف: الطاف، لطیف

صبر: صابر، صبور

گسترش جمله:

گاهی با افزودن کلماتی که زمان، مکان، موقعیت یا چگونگی فضا را بیان می کنند، نوشته را گویاتر، گسترده تر می سازیم.

زاغ بورها بلند شدند زاغ بورها از خوشحالی مثل گردبادی، از زمین بلند شدند.

نکته ۱: برای خلاصه و کوتاه نوشتن جمله باید به نوع جمله و اجزای آن، قسمت های اصلی جمله را نگه داریم و بقیه را حذف کنیم.

نکته ۲: نهاد و فعل اجزای مهم جمله هستند و « فعل » جز اصلی هر جمله است که نباید حذف شود.

مثال: اسب سردار با یال فرو ریخته و دم برافراشته، پیش از اسب های دیگر سوار خود را به بالا می کشید.
اسب سردار پیش از اسب های دیگر سوار خود را به بالا می کشید.

واژه سازی (کلمه های غیر ساده با دو قسمت معنی دار :)

قسمت اول	قسمت دوم	کلمه ی جدید	معنی و مفهوم کلمه ی جدید
کتاب	فروش	کتاب فروش	کسی که کتاب می فروشد.
خوش	نما	خوش نما	چیزی که نما و ظاهر خوبی دارد.
سپاس	گزار	سپاس گزار	کسی که از شخصی تشکر می کند.